سفرنامه

به فرزندان خود پانتومیم هم بیاموزید



آرزو احمدزاده

همیشه فکر میکردم پانتونیم فقط در کشورهای دیگر بکار می آید، هیچوقت فکر نمی کردم در همین ایران خودمان هم برای برقراری ارتباط مجبور باشیم از پانتومیم استفاده کنیم.

در سفری که به سمت اشنویه از توابع استان آذربایجان شرقی داشتیم به روستایی رسیدیم به نام ژاژآباد، در امتداد مسیر جاده‌ای که به سمت مرز میرفت تعدادی سیاه چادر عشایر به چشم می‌خورد. دم غروب بود و گوسفندها را تازه از چرا آورده بودند. از مردی که نزدیک یکی از چادرها نشسته بود اجازه گرفتیم که چادرمان را نزدیک چادرشان برپا کنیم و شب را آنجا بگذرانیم. با مهربانی پاسخ مثبت داد و ما خوشحال شدیم از اینکه جای امنی پیدا کرده‌ایم تا شب را به صبح برسانیم. شب از نیمه نگذشته بود که آسمان صدای غرشی کرد و باد و باران شروع شد. غلتی در کیسه خواب زدیم و دوباره خوابیدیم که ناگهان با صدای مردی کنار چادرمان از خواب بیدار شدیم. مرد اصرار داشت که باران گرفته و باید شب را در سیاه چادر بخوابید. چادر شما خوب نیست و خیس می شوید. از مرد اصرار و از ما انکار که چادرمان خوب است و او هم یک بند اصرار میکرد که باید بیایید در چادر ما بخوابید. و ما بالاخره قبول کردیم. چادر و وسایل را جمع کردیم و رفتیم به سوی کسب تجربه‌ای جدید ... سیاه چادر ... عشایر ... چراغ نفتی. افرادی که در چادر بودند اعضای یک خانواده از سه نسل را تشکیل میدادند. پیرمردی که در بالای چادر نشسته بود بزرگ خانواده بود. پسرش که کم و بیش فارسی بلد بود. به همراه عروس و چهار نوه. یک پسر جوان که فارسی را خوب صحبت می کرد. دو دختر نوجوان و یک کودک یک ساله به نام آرام. یک خانواده کرمانج که بجز پدر و پسر خانواده هیچ یک فارسی نمیدانستند. پدربزرگ در انتهای چادر نشسته بود دقیقا جایی بالای مجلس. چای ریختند و خوردیم. چای که تمام شد، دوباره ریختند. تمام شد و دوباره ریختند و دوباره و دوباره. نگاهم به استکان پدر بزرگ افتاد و قضیه دستگیرم شد. استکانش را برگردانده بود و در نعلبکی گذاشته بود. اگر چای نمیخواهید استکانتان را برگردانید.

یاد گرفتیم و دیگر چای نریختند. شب را در سیاه چادر خوابیدیم و صبح تازه اول ماجرا بود. پدر و پسر گوسفندان را به چرا برده بودند و ما مانده بودیم و یک جماعتی که نه آنها حرف ما را می فهمیدند، نه ما. اما خیلی هم سخت نبود تا نزدیکی های ظهر کنارشان بودیم و تمام حرفهایمان را با پانتومیم و زبان اشاره میزدیم. مثلا فهمیدیم که در تدارک ازدواج یکی از دخترها هستند، پیرمرد هشتاد و پنج سال دارد و دو سال پیش همسر خود را از دست داده است، دو دختر دیگر هم دارد که یکی در ارومیه زندگی میکند و دیگری در چادر بغلی. نزدیک ظهر پدر به چادر برگشت و ما هم کم کم آماده رفتن شدیم.

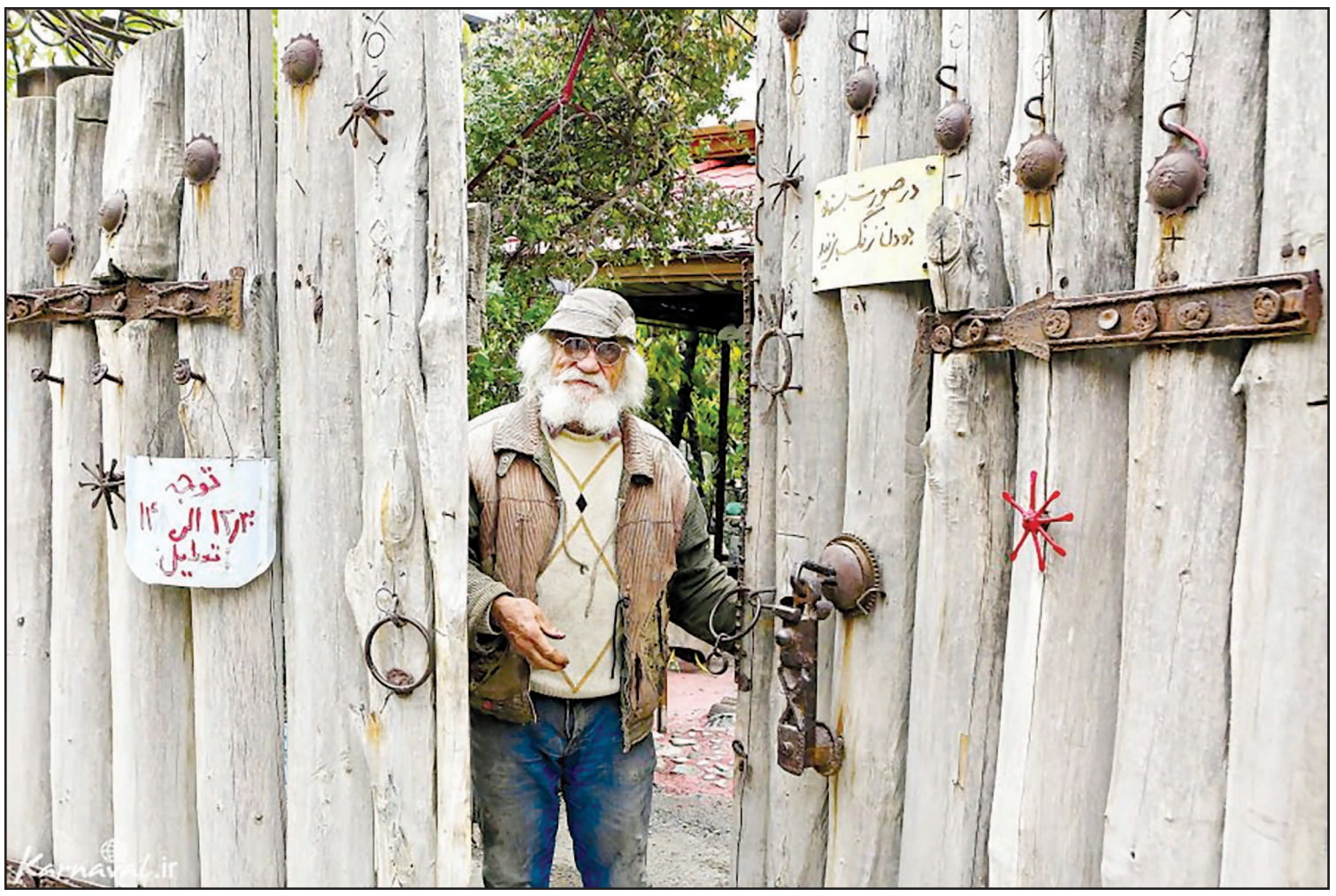
موقع خداحافظی یک سطل ماست گرفتیم و خواستیم که مبلغی را بپردازیم اما قبول نکرد و گفت: «شما مهمان مایید و این سهم شماست. اگر پولی بگیرم ظرف ماست مان حرام میشود.» و ما ماندیم و اینهمه سخاوت و بزرگ دلی. ماندیم در مقابل این لطف چه کنیم؟ به شهر برگشتیم و برای آرام کوچک کمی اسباب بازی خریدیم و برای یادگاری هدیه دادیم. شعفی که در چشمان پدربزرگ موج میزد از خوشحالی آرام را هرگز فراموش نمیکنم.

زبان اشاره تنها زبانی ست که همه جای دنیا کاربرد دارد. اگر به مناطقی سفر میکنید که زبانشان را نمیدانید از ارتباط برقرار کردن نهراسید. جوامع محلی از صحبت کردن با ما شهری ها خوشحال می شوند. اما مراقب باشید فرهنگ ما با آنها متفاوت است. بر اساس فرهنگی که متناسب با آداب و روسم آنهاست با ایشان رفتار نکنیم.

گشت‌وگذار در غار موزه وزیری؛ مجسمه‌ساز برجسته

زندگی مجسمه‌ها در آب و هوای خوش

PDF Compressor Free Version



پگاه دهدار، راهنمای گردشگری

بارها شنیده بودم استاد پیر و چیره‌دست مجسمه‌سازی در لواسان هست که مجسمه‌های بسیار زیبایی و اعجاب‌انگیزی می‌سازد و با هزینه شخصی، از آثارش مجموعه‌ای ساخته که آن‌ها را تحت عنوان موزه به نمایش عموم می‌گذارد و هر روزه افراد زیادی برای بازدید آثار او به لواسان می‌روند.

من هم در یکی از همین روزهای گرم تابستانی تصمیم گرفتم به آن‌جا بروم و از نزدیک آثارش را ببینم و همینطور با خودش هم کلام و آشنا شوم.

حدودا یک ساعتی از تهران به سمت شمال شرق از جاده لشگرک طی کردم تا به لواسان رسیدم. درادامه ماجرای این گشت‌وگذار یک‌روزه از نظرتان می گذرد.

لواسان یکی از شهرهای شمیرانات استان تهران و مرکز بخش لواسانات است و دره‌ای است ییلاقی و خوش آب و هوا در دامنه‌ی جنوبی کوه‌های البرز که به خاطر داشتن چشم‌اندازهای بکر و زیبا از رودخانه جاجرود و دریاچه زیبای سد لتیان شهرت پیدا کرده است. طبیعت سرسبز لواسان از دامنه‌های شمالی این شهر آغاز می‌شود و تا ساحل دریاچه سد لتیان ادامه دارد. در چشم‌اندازهای این منطقه می‌توان طبیعت را در چهار فصل سال به زیبایی هرچه بیشتر تماشا کرد. این شهر در ۱۱ کیلومتری شمال شرق تهران قرار دارد و به عنوان نزدیک‌ترین منطقه خوش آب و هوا و ییلاقی شهر تهران به‌شمار می‌آید. و همین آب و هوای خوب آن باعث شده تا برای پرورش میوه‌هایی مثل آلبالو، گیلاس و گردو بسیار مناسب باشد و هر روزه گردشگران زیادی از تهران و دیگر نقاط کشور به این شهر برای گشت و گذار می‌آیند.

لواسان در زبان پارسی پهلوی به معنای لبه یا تیغه کوهی است که محل طلوع خورشید می‌باشد و آثار باستانی زیادی مانند خانه نظام السلطان، قلعه باستانی باغ دره، محوطه باستانی سر قبر تاج الدین و ..... دارد. و گویش لواسانی که مردم این شهر با آن صحبت می کنند برگرفته از زبان تاتی است.

پس از آن که به لواسان رسیدم از مردم سراغ موزه استاد را گرفتم و سمت آن راهی شدم. هوای لواسان مثل همیشه بسیار تمیزتر و اندکی خنک‌تر از تهران بود...

پس از طی چند دقیقه راه در لواسان غار موزه را پیدا کردم و وارد آن شدم. ابتدای ورودی موزه تخته سنگی ایستاده‌ای قرار داشت که روی آن نوشته شده بود «غار موزه وزیری» و من از همان ابتدا فهمیدم که در آن‌جا احتمالا همه چیز باید دست‌ساز و به نوعی آثار هنری باشد. مثل همین ورودی!

داخل موزه رفتم. حیاط با صفایی بود آقایی خوش‌آمد گفت و توضیح داد برای بازدید مبلغ شش هزار تومان باید پرداخت کنم که این پول صرف ادامه‌ی حیات موزه و هزینه‌های نگه‌داری آن می‌شود. و بعد توضیح داد که کیف خودم را ابتدای موزه بگذارم و بدون کیف وارد بشوم چون ممکن است به مجسمه‌ها گیر کند یا هنگام عبور از غار سخت‌ام شود. و من در تمام لحظاتی که مرد مسئول به من توضیح می‌داد سر و پا شوق بودم تا زودتر وارد مجموعه شوم و از دنیای خاص و پیچیده‌اش زودتر سر در بیاورم.

دقایق کوتاهی نگذشته بود که وارد مجموعه شدم. هر طرف چشم می‌گرداندم مجسمه‌های ریز و درشتی بود که با وسایل بازیافتی درست شده بودند. از توالت‌های فرنگی گرفته تا شوفاژ، لوله اگزوز خودرو، دکمه، پوست پرتقال و شیشه‌های خالی عطر.

در وسط حیاط یک مجسمه فلزی به شکل آدم فضایی بود که جلوی پای او نوشته‌ای قرار داشت: «ای انسان‌ها من از سیاره ۹۷۵ می‌آیم و شاهد بودم که چگونه شما انسان‌ها همدیگر را می‌کشید. خوشحالم که بین شما نیستم و زندگی نمی‌کنم.» و در غار بر روی پایه‌ای نوشته دیگری قرار داشت که می‌گفت: «خواهش می‌کنم ای کسی که به هر علتی این اثر ملی را بردی آن را برگردان.

دوست خواهیم بود» که گویی حکایت از آن داشت که هنگام بازدید اثری که قبلا به جای این نوشته بر روی پایه قرار داشته از آنجا برداشته شده است.

آثار طراحی شده در این غار موزه از داستان‌های شاهنامه فردوسی و فولکلور ایران و فرهنگ اصیل و سنتی ایرانی برگرفته شده است و بازدیدکنندگان از این آثار که از دانشجویان رشته هنر نیز هستند، آزادنه و بدون مانعی می‌توانند در باغ گردش و عکاسی کنند و مستقیماً با طراح و خالق این آثار گفتگو کنند و ضمن آشنایی با نظرات استاد، آموزش‌ها و ایده‌های لازم را فرا بگیرند.

غار موزه وزیری تنها غار موزه کشور است و در فهرست ایکوم (شورا بین‌المللی موزه‌ها) به ثبت رسیده است. مجموعه در عین شلوغی‌ای که به خاطر حضور مجسمه‌ها داشت اما به چند بخش متفاوت تقسیم می‌شد. بخش‌هایی مثل کافی‌شاپ، غار، محل دورهمی و نشستن که دورتادورش با آویزهای صدفی تزئین بود، محل فروش کتاب و غیره.

لا به لای دنیای مجسمه‌ها می‌گشتم تا اینکه استاد آمد...

استاد ناصر هوشمند وزیری متولد ۱۳۲۵ در همدان هستند که در سن ۵ سالگی به همراه خانواده به تهران نقل مکان کردند. اولین تجربه مجسمه سازی او در ۱۲ سالگی و برای ساخت کاردستی در مدرسه شکل گرفت. وی کارشناسی مجسمه‌سازی خود را از دانشگاه هنر تهران گرفت و در سال ۱۳۷۲ دکترای افتخاری و درجه یک استاد هنر را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کسب کرد. ایشان یکی از برترین مجسمه‌سازان کشور هستند که بسیاری از آثار وی را در نقاط مختلف کشور مانند مجسمه فردوسی و رستم و سهراب در پارک جمشیدیه، پرواز و نردبان در پارک ایرانشهر، گوزن ها و آب‌نما و دایناسور در پارک پردیسان، آبنما و مجسمه‌های سنگی سمور و سنجاب و سگ آبی و آبشار بیست و هفت متری در پارک ساعی، بیمارستان صارم در تهران و موزه رختشویخانه در زنجان می‌بینیم.



استاد وزیری در طول سال‌های فعالیت خود موفق به کسب افتخارات و عناوین بسیار زیادی شده است که از جمله آنها می توان به کسب رتبه نخست در اولین همایش مجسمه‌سازی در سال ۱۳۷۴ عضویت در هیأت موسس انجمن مجسمه‌سازان ایران، کارشناس مجسم سازی در موزه تاریخ طبیعی، مدیر بخش هنری موزه تاریخ طبیعی پردیسان، تدریس در دانشکده هنر سوره و کسب عنوان استاد درجه یک و دریافت دکترای افتخاری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۷۰ اشاره داشت.

دکتر وزیری هم اکنون در غار موزه وزیری در منطقه لواسان که در سال ۱۳۸۴ تاسیس کرده مشغول به فعالیت است. این مکان اولین غار موزه خصوصی ایران است که در زمینی به مساحت ۱۰۰۰ متر مربع همراه با دالان‌های حفاری شده در دل کوه و بخش‌های نمایشگاهی، کارگاهی، صنایع دستی آموزشی، نگار خانه و سالن اجتماعات که در تمامی آنها آثار استاد وزیری به نمایش گذاشته شده ساخته شده است.

فضای غار موزه با آن حیاط که درختان بر آن سایه انداخته اند و نهری که در زیر پا و از لا به لای مجسمه‌ها رد می‌شود صفای بسیار زیادی دارد که در عین شلوغی به خاطر مجسمه‌ها انسان احساس آرامش عجیبی می‌کند اما از استاد پرسیدم دوست داشتید تا فضای بزرگتری داشته باشید؟ و ایشان از طرح‌های بسیاری صحبت کرد که در ذهن دارد و البته همچنان مشغول ساخت است اما اگر غار موزه فضای بزرگتری داشت راحت‌تر و بیشتر می‌توانست به ساخت آنچه در ذهن دارد مشغول شود و آن‌ها را طبقه‌بندی کند و به دید عموم بگذارد اما چون تمام مجموعه با هزینه شخصی خود وی شکل گرفته محدودیت‌هایی نیز همراه داشته است.

استاد برایم از روزگار جوانی تعریف می‌کردند که احساس مسئولیت نسبت به آینده خود و خانوادشان دلیل محکمی بود تا از صبح بسیار زود تا دیروقت کار کنند و برایشان مهم بوده که نیروی جوانی خود را هدر ندهند و به بطالت نگذرانند تا در دوران پیری رفاه و آسایش داشته باشند و با خیال راحت به اهداف خود برسند.

از فرزندانش برایم گفت و از دخترش رکسانا هوشمند وزیری تعریف کرد که او نیز راه پدر و هنر را در پیش گرفته و فوق لیسانس هنر و دکترای مدیریت فرهنگی هنری دارد و امروزه نقاش کارآفرین است و موسسه «کارآفرین، هنر وزیری» را تاسیس کرده است و همچنین در دانشگاه نیز همانند سال‌های گذشته‌ی پدرش به تدریس هنر می‌پردازد و مایه‌ی افتخار و خشنودی پدر است. ناصر هوشمند وزیری می‌گفت فکر کردن از زمانی شروع می‌شود که انسان آگاهی داشته باشد و آگاهی زمانی به دست می‌آید که انسان مطالعه کند. پس اگر می‌خواهیم فکر کنیم باید تا می توانیم مطالعه کنیم. و گفت هرگز فراموش نکن بهترین اتفاقی که برای یک انسان می‌تواند رقم بخورد این است که در جوانی پیر شود و در پیری جوان باشد. و من معنای این جمله‌اش را بعد از تعریف کردن داستان زندگی‌اش درک می‌کنم که در دوران جوانی چطور برای رفاه خود و خانواده‌اش تلاش کرد و از خیلی از تفریحات هم سن و سالانش چشم پوشید و امروزه در سن هفتاد و دو سالگی در رفاه خوبی است و برعکس بسیاری از هم و سن سالان کنونی‌اش از قدرت بدنی و سلامت بسیار خوبی برخوردار است که باعث می‌شود او همچنان توان ساخت چنین مجسمه‌ها و مجموعه‌ای را داشته باشد. غار موزه وزیری علاوه بر اینکه امروزه به یکی از مهم‌ترین مکان‌های گردشگری لواسان و استان تهران بدل شده، مکان بسیار خوبی برای یک روز گردش کودکان و نوجوانان است تا علاوه بر درگیری و شناخت طرح‌ها و مجسمه‌ها با شخصیت‌های اساطیری ایران هم آشنا شوند و در حیاط، پله‌ها، غار و دالان‌های تو در توی این مجموعه چرخی بزنند و همچنین از استاد راه و رسم زندگی بیاموزند که قطعا غار موزه وزیری تنها یک موزه نیست. محلی است برای زدودن آلایش‌های زندگی و آرام گرفتن ذهن و پیدا کردن مسیر درست برای فرداهای بهتر. پس از گذران ساعتی در این مجموعه و هم‌صحبتی با استاد، عکسی یادگاری گرفتیم و با قلبی آرام و ذهنی پر از دغدغه و برنامه راه خانه را در پیش گرفتم.